بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ‏ الْعَالَمِين وَ صَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدنا و نَبیِّنا و حَبیبَ إلهَنا أبی القاسم مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرين وَ لَعنَةُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعين سیَّما بَقیَّةُ اللهِ الأعظَم مولانا الحُجَّةِ بنِ الحَسَنْ وَ لَعْنَةُ الله علی أعدآئهم أجْمَعین إلی قیامِ یَومِ الدّین

السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِیِ ألَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ

أعوذ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ

‏ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ۚ وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا ۖ لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ[[1]](#footnote-1)

و رها کن کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا، آن‌ها را مغرور ساخته، و با این (قرآن)، به آن‌ها یادآوری نما، تا گرفتار (عواقب شوم) اعمال خود نشوند! (و در قیامت) جز خدا، نه یاوری دارند، و نه شفاعت‌کننده‌ای! و (چنین کسی) هر گونه عوضی بپردازد، از او پذیرفته نخواهد شد؛ آن‌ها کسانی هستند که گرفتار اعمالی شده‌اند که خود انجام داده‌اند؛ نوشابه‌ای از آب سوزان برای آن‌هاست؛ و عذاب دردناکی به‌خاطر اینکه کفر می‌ورزیدند (و آیات الهی را انکار) می‌کردند.

آیه‌ی هفتاد از سوره‌ی مبارکه‌ی انعام؛ آیه‌ی‌ قبل مربوط به «خائضین» بود، یعنی آن کسانی که به منظور شکستن صولت و هیبت دین و منادیان دین، از راه‌ خوض در باطل وارد می‌شوند. از طریق استهزاء و تمسخر و توهین و تحقیر؛ به رسول اکرم خطاب ‌شد که وقتی با این افراد مواجه شدی، از آن نظر که اهل برهان و منطق نیستند که با حکمت با آنها برخورد کنی؛ و دارای فضایل اخلاقی هم که نیستند که از طریق موعظه و پند و نصیحت وارد شوی؛ و پایبند حتی به افکار و اقوال خودشان هم نیستند تا از طریق جدال احسن با آنها صحبت کنی. یا باید از موضع قدرت با اینها برخورد کنی و اگر شرایطش موجود نیست، تنها راه، اعراض است؛ بی‌اعتنایی به آن‌ها و در مجلس آنها شرکت نکردن و آنها را به خود راه ندادن. این مربوط به خائضین بود که گذشت.

این آیه هم تقریبا دنبال همان مطلب است؛ منتهی مربوط به دین‌دارهای دنیا دوست که می فرماید «وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» مردمی که مجذوب دنیا واقع شدند‌، مظاهر فریبنده‌ی دنیا آنها را فریبشان داده و در دل آنها نشسته، دنیاگرا هستند. به پول دنیا به مقامات و منصب ها و شهرت‌های دنیایی دل‌بسته‌اند، از طرفی هم بی‌ دین هم نیستند؛ دین‌دارند. یعنی به هر حال یا از ترس مردم متظاهر به ظواهر دین‌ هستند یا اینکه عادت‌کرده‌اند؛ حالا در یک خانواده‌ی متدینّی به دنیا آمده‌ اند و عادت کرده اند ظواهر دینی را انجام می دهند؛ یا اینکه از ترس روز قیامت، به هر حال ظواهر دینی را دارند. از طرفی هم دنیا دوستند، و این دنیا دوستی با حقایق دینی هم سازگار نمی‌شود، چون دنیا دوستی افراط و زیادروی‌ها دارد، اشباع تمایلات نفسانی دارد و دین می‌خواهد تعدیل کند قهراً ناسازگار می‌شوند و به این بلا می‌افتند که دین را با زندگیشون توجیه می‌کنند . می‌شوند توجیح گر. جای اینکه زندگیشون رو با دین تطبیق کنند برعکس می‌کنند . دین را با دنیای خودشون تطبیق می‌کنند . آیات قرآن را جوری معنا می‌کنند که با زندگی هوس‌بازانه آنها مطابق درآید. آیات، روایات، احادیث می‌چرخانند و با دنیا‌داری خودشان تطبیق می‌کنند، که بفهمانند که ما هم طبق دین عمل می‌کنیم. زندگی‌ما همون زندگی دینیه. اینها مردم دین‌دارند اما دنیا‌دوستند . و دین را ملعبه خودشون قرار داده‌اند « اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا » با دین بازی می‌کنند دین را به بازی گرفته‌اند، مایه سرگرمی خودشون قرار داده‌اند. به فرموده مولای ‌ما آقای ‌ما امیرالمومنین: « يَسْتَعْمِلُ‏ آلَةَ الدِّينِ‏ لِلدُّنْيَا »[[2]](#footnote-2) مردمی هستند که دین را ابزار دنیا‌گرایی قرار داده‌اند. دین را وسیله رسیدن به مناصب و منافع دنیوی قرار داده‌اند. خدا را وسیله رسیدن به هوای نفس قرار داده‌اند.

 « يَسْتَعْمِلُ‏ آلَةَ الدِّينِ‏ لِلدُّنْيَا » که این جمله در نهج‌البلاغه است در همون قصه‌ای که از کمیل نقل شده که از اصحاب سّر مولا بود . می‌گوید یک شب بعد از نماز آقا دست مرا گرفت از مسجد بیرون آورد و در طول راه هم با من هیچ حرف نزد تا از شهر خارج شدیم، به خارج شهر رفتیم اونجا که رسیدیم، شب بود و تاریک بود و بیابان خلوت « تَنَفَّسَ الصُّعَدَاء»[[3]](#footnote-3) آقا آهی پر سرد از دل پر درد کشید، که معلوم بود که سخت ناراحته و حال اینکه در زمان حکومت خودش بود فرمود « يَا كُمَيْلُ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا احْفَظْ عَنِّي مَا أَقُول »[[4]](#footnote-4) کمیل این دل‌های مردم ظرف‌های مختلف است بزرگ و کوچک، پرظرفیت‌ترین آنها، بزرگ‌ترین آنها که هر چه پر‌ظرفیت‌تر او با ارزش‌تر. بعد مطالبی دارند:

النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ‏ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ‏ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيق[[5]](#footnote-5)

مردم سه گروهند: دانشمند خداشناس، دانش جوي در راه رستگاري و فرومايگاني بي اراده و سرگردان كه هر دعوتي را اجابت مي كنند و به هر طرف كه باد بيايد به همان طرف مي روند، از نور دانش روشنايي نمي گيرند و به پايگاه محكمي پناه نمي برند.

 « النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ‏ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ‏ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيق» سه قسم می‌کند مردم را تا به اینجا می‌رسد که چون مطالب طولانی است فقط اشاره‌ای می‌شود تا به اینجا رسید« هَا إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْماً جَمّاً »[[6]](#footnote-6) چه کنم دلم می‌سوزد این سینه من بحر مواج علم است اما نمی‌یابم کسانی را که بتوانند تحمل کنند که به آنها با آنها به میان بگذارم بله بلی « يَسْتَعْمِلُ‏ آلَةَ الدِّينِ‏ لِلدُّنْيَا)

(أُصِيبُ لَقِناً غَيْرَ مَأْمُونٍ يَسْتَعْمِلُ آلَةَ الدِّينِ فِي الدُّنْيَا )[[7]](#footnote-7)

مورد اعتماد نمى باشند، دين را وسيله دنيا قرار داده،

بله گاهی برخورد می‌کنم به افرادی که تیز‌هوشند فهمنده‌اند اما خائنند، تیزهوش، تیزهوش غیر امینند « غَيْرَ مَأْمُونٍ » مردمی هستند که حرف را از من می‌گیرند « يَسْتَعْمِلُ‏ آلَةَ الدِّينِ‏ لِلدُّنْيَا » همان را وسیله رسیدن به دنیا قرار می‌دهند آلت دنیا قرار می‌دند دین را، این جمله‌ای است از مولا. قریب به همین مضمون هم جمله‌ای است از امام صادق ایشون هم به ابن جندب مواعظی دارند، فرمود:

)يا ابنَ جُندَب‏، قَديماً عَمَرَ الجَهلُ وَقَوِيَ أساسُهُ‏، وَذلِكَ لاتِّخاذِهِم دينَ اللَّهِ لَعِباً حَتّى لَقَد كانَ المُتَقَرِّبُ مِنهُم إلى اللَّهِ بعِلمِهِ يُريدُ سِواهُ‏، أُولئِكَ هُمُ الظّالِمون)[[8]](#footnote-8) اى پسر جندب! ديرى است كه نادانى آباد شده و بنيادش نيرومند گشته است و اين از آن روست كه دين خدا را به بازى گرفتند چندان كه اگر كسى از آنان با عمل خود به خدا تقرّب مى جويد، منظور [واقعى او ]غير اوست ؛ اينان همان ستمگرانند .

 « يا ابنَ جُندَب‏، قَديماً عَمَرَ الجَهلُ وَقَوِيَ أساسُهُ » از دیر زمانی است که جهل و نادانی در میان مردم ریشه گرفته، پایه‌اش محکم شده باز مطلب همین است. مردمی شده‌اند که دین خدا را بازیچه خود قرار داده‌اند. از طرفی دین‌دارند، از طرفی دنیا دوستند. دین را بازیچه و ملعبه خودشون قرار داده‌اندبرای نیل به دنیا . بعد فرمود عجیبه حالا نه تنها عامه مردم چنینند، (حَتّى لَقَد كانَ المُتَقَرِّبُ مِنهُم إلى اللَّهِ بعِلمِهِ يُريدُ سِواهُ » حتی اون دسته‌ای که عالمانند، آگاهانند، خوب اطلاع دارند از موازین دینی به جای اینکه همان علم خود را وسیله تقرب به خدا قرار بدهند یا للأسف با همان علمشان غیر خدا را می‌جویند. غیر خدا را می‌طلبند « حَتّى لَقَد كانَ المُتَقَرِّبُ مِنهُم إلى اللَّهِ بعِلمِهِ يُريدُ سِواهُ » همین را وسیله رسیدن به اهواء نفسانی قرار می‌دند « أُولئِكَ هُمُ الظّالِمون » ستمگران واقعی همین‌ها هستند که ظلم به حق، ظلم به خود و ظلم به غیر می‌کنند. ملاحظه فرمودید که در هر سه مطلب هم بیان قرآن کریم و هم بیان امیرالمومنین و هم بیان امام صادق همین مطلبه « وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا » دین خود را ملعبه قرار می‌دهند اینها را تهدید می‌کند خدا اینها را رها کن « اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا » رها کن اعراض کن از اینها اون مردمی که دین خود را بازیچه‌ و سرگرمی خود قرار داده‌اند « وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا » فعلاً مجذوب مظاهر فریبنده دنیا شده‌اند این‌ها را اعراض کن چون عرض شد کسانی که نه اهل حکمتند، نه اهل موعظه اند نه اهل جدال احسنند یا باید از موضع قدرت با اینها برخورد کرد و سر جایشان نشاند، و اگر نشد چون در سوره مبارکه‌ی انعام در مکه نازل شده و اون روز پیغمبر اکرم قدرتی نداشت که از موضع قدرت با اونها برخورد کند که « واغلُظ عَلَيْهِم »[[9]](#footnote-9) با غلظت و خشونت باشه خطاب می‌شود که فعلاً ولشان کن با اینها معاشرت نکن رفت و آمد با اینها را نداشته باش اینها رو رها کن. این با جهاد منافاتی نداره شرایط جهاد شرایط خاصیه، اگر بود جهاد کن

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الكُفَّارَ وَ المُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِم[[10]](#footnote-10)

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت بگیر!

 و اگر نبود در این شرایط اعراض کن روی گردان از آنها در عین حال انذار هم بکن، یادآوری کن به این‌ها هشدارشان بده، « وَ ذَكِّرْ بِهِ » با همین قرآن آنها رو متذکر کن « وَ ذَكِّرْ بِهِ أَنْ‏ تُبْسَلَ‏ نَفْسٌ‏ بِما كَسَبَتْ‏ لَيْسَ لَها » [[11]](#footnote-11)به این ها بگو یه عاقبت شومی دامن شما را خواهد گرفت « أَنْ‏ تُبْسَلَ‏ نَفْسٌ‏ بِما كَسَبَتْ » «بسل و ابسال» به معنای دامن‌گیر شدنو عاقبت شومه، « أَنْ‏ تُبْسَلَ‏ نَفْسٌ‏ بِما كَسَبَتْ » در مقابل همین اعمال که انجام می‌دهند، سرانجام شومی دامن آنها را خواهد گرفت . « لَيْسَ لَها مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لا شَفِيع »[[12]](#footnote-12) یک جایی می‌رسند به یک روزی می‌رسند که آنها روز هیچ ولی‌ای ندارند . یا رو یاوری ندارند و شفیعی ندارند. نه کسی به یاوری آنها قیام می‌کند نه کسی به شفاعت اونها برمی‌خیزد. مردمی که در دنیا تن به ولایت خدا ندادند، مردمی که با اولیاء خدا در ارتباط نبوده‌اند اینها در روز قیامت نه خدا به دادشون می‌رسه نه اولیاء خدا، نه ولیّ دارند و نه شفیعی دارند « وَ إِنْ‏ تَعْدِلْ‏ كُلَّ عَدْلٍ لا يُؤْخَذْ مِنْها »[[13]](#footnote-13) هر گونه عوضی بخوان بدهند ازشون پذیرفته نمی‌شود . چون در دنیا اگر مشکلی برای آدم پیش بیاد بالاخره از یک راهی وارد میشود، به قول ما یا رشوه می‌دهد یا پارتی دیگه این دوتا خیلی کار می‌کنند. پول‌دارها در دنیا خیلی از مشکلاتشان را حل می‌کنند راه را برای خودشون باز می‌کنند . بعضی هستند اگه پول ندارند روابطی دارند، روابطشون بر ضوابط حاکم است . اینها هم یک رابطه‌ای یک توصیه‌ای، شفاعتی، پارتی درست می‌کنند به کار خودشون می‌رسند . اما در قیامت هیچی نیست. آنجا نه پارتی به‌درد می‌خورد، چون در دنیا با آنهایی که حق شفاعت دارند در ارتباط نبودند. و نه اینکه پولی ازشون می‌گیرند« وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا » عدل به معنای همون عوضی که داده می‌شود، فدیه‌ای که داده می‌شود، هر گونه عدلی، هرگونه فدیه‌ای، هر گونه عوضی بخواهند بدهند « لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا » بر فرض که داشته‌باشند که ندارند . بر فرض اگر داشته‌ هم بوده‌اند هر کاری اگر بخواهند بکنند دیگه پذیرفته نخواهد شد . « أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا» اینها همان مردمی هستند که عاقبت شوم اعمالشان گربان‌گیرشان شده . « لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ » آب‌های داغ و جوشان به درونشون می‌ریزند و عذاب‌های دردناک از بیرون آنها را فرا می‌گیرد . از درون می‌سوزند با آب‌های داغ، از بیرون می‌سوزند با آتش‌های سوزان. این نه اینکه از عامل خارجی به اینها رسیده باشد، از داخلشان این عذاب ‌می‌جوشد این‌ها

نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ « الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ

آتش برافروخته الهی است، آتشی که از دلها سرمی‌زند!

 این آتش خدا افروخته است، آتش از خدا بریدگی است این از درون جان آدم بر‌می‌خیزه، از خارج به او نمی‌رسه، چیزی در خارج انبار آتش نکرده خدا که اون انبار آتش را به جان ما بیا‌فکند اینجور نیست بلکه همون اعمال خودشون« بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ» بما کسبوا همین اعمال خودشان است ذخیره شده، در اونجا به این صورت خواهد درآمد، از درونشون آب‌های داغ و جوشان و از بیرونشون هم آتش‌های سوزان جهنمی . خب این یه توضیح مختصری ذیل آیات. حالا مطلبی که واقعاً برای ما مهم است و باید زیاد هم روش تکیه کنیم، بحث کنیم این مسئله است که برای دین خدا خیلی ارزش قائل بشویم، این گونه‌ای که ما تلقی می‌کنیم دین را ، خیلی به سادگی و سهولت این نیست به این کیفیت. خدا و اولیاء خدا راضی نیستند. دین را بزرگ بدانیم، برای دین ارزش پیش خدا قائل باشیم . دین پیش خدا خیلی مهمه، خیلی بزرگ است . دین ناموس خداست. همون‌گونه که شما کسی بخواهد به ناموستان تعدی کند می‌ایستید مقابلش با کمال شدت تا پای جان هم جلو می‌روید . دین ناموس خداست، و خداوند در مقام حفظ دینش سخت مقاومه . انبیاء را فرستاده پاک‌ترین افراد بشرند. بزرگترین افراد و انسان‌ها هستند . آنها را فرستاده تا جانشان ایستاده‌اند در راه حفظ دین خدا. آنه مامورند از ناموس خدا دفاع کنند و تا عاقبت کارشان به جانشان هم می‌رسد، عبایی ندارند، می‌بینیم بزرگان دین برای حفظ دین به کجا رسیده کارشان، چه بزرگانی سرها از بدن‌ها جدا شده، چه استخواهن ها زیر سم اسب‌ها پایمال شده، چه پردگان حریم عفت و عصمت در میان بیابان‌ها به اسارت افتاده‌اند. این نشان می‌دهد دین پیش خدا خیلی عزیزه، خیلی مهمه، آن خداوند حکیم و علیمی که روا دیده است که بزرگان و انبیاء و اولیاء خدا آغشته به خون بشوند در راه دین خدا آن خدا اجازه می‌دهد که بنده و شما دین خدا را آغشته به خون کنیم . دربه در کنیم لت و پاره کنیم دین خدا را .آنها خودشان دربه در شدند برای اینکه دین خدا محفوظ بماند. چه‌طور به ما اجازه می‌ده به عنوان اینکه ما محب خدا هستیم محب اولیاء خدا هستیم دین خدا را به این سادگی تلقی کنیم . فرمود خدا غیرتمنده

رسولُ اللّه :  َ إِنَّ اللَّهَ‏ حَرَّمَ‏ الْحَرَامَ وَ حَدَّ الْحُدُودَ فَمَا أَحَدٌ أَغْيَرَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْ غَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِش [[14]](#footnote-14)پيامبر خدا :بدانيد كه خدا حرام را ممنوع فرموده و حدود را مشخص كرده است و كسى غيرتمندتر از خدا نيست و از غيرت اوست كه زشت كاريها را حرام فرموده است. [[15]](#footnote-15)

 « ألا و إنَّ اللّه َ حَرَّمَ الحَرامَ ، و حَدَّ الحُدودَ » متوجه باشید خداوند حرام‌ها را حرام کرده، دین خودش را به حدودی معین کرده، « و ما أحَدٌ أغيَرَ مِن اللّه ِ » از خدا کسی غیرتمند تر نیست . غیرت خدا به ناموس خودش که دینش هست از همه بیشتره. « و مِن غَيرَتِهِ حَرَّمَ الفَواحِشَ » چون خدا غیوراست غیرتمند است گناهان رو تحریم کرده .

رسول الله: إنّ اللّه َ تعالى غیورُ ، و غَيرَةُ اللّه ِ أن يَأتِيَ المؤمنُ ما حَرَّمَ اللّه ُ علَيهِ.

پيامبر خدا: راستى كه خداوند غيرت دارد و راستى كه مؤمن غيرت دارد و غيرت خدا اين است كه مؤمن آنچه را خداوند بر او حرام كرده است، انجام دهد. [[16]](#footnote-16)

رسول الله:«إنّ اللّه َ تعالى يَغارُ و إنّ المؤمنَ يَغارُ ، و غَيرَةُ اللّه ِ أن يَأتِيَ المؤمنُ ما حَرَّمَ اللّه ُ علَيهِ » غیرت خشم غیورانه خدا اونجاست که شخص مؤمنی حرامی را مرتکب بشود یعنی خدا غیرتش اجازه نمی‌دهد. که انسان مؤمن با عنوان اینکه من مؤمن هستم، مسلم هستم، حرامی مرتکب بشود . و لذا مولای ما می‌فرمود (لَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ تَعْظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لَكَفَى‏ بِهِ‏ شِقَاقاً لِلَّهِ وَ مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّه »[[17]](#footnote-17) اگر نبود در ما هیچ گناهی مگر این یکی، اگر هیچ عیبی ما نداشتیم همین عیب این بود که ما دوست داریم آنچه را که خدا و رسولش دوست ندارند آن را، و تعظیم می‌کنیم بزرگ می‌شماریم آنچه که خدا و رسولش کوچک شمرده‌اند اون را. دنیا را کوچک شمرده، دین و آخرت را بزرگ شمرده . او گفته

(اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ  )

« اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ » ما آمده‌ایم « اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا » ببین تفاوت درکجاست تا به کجاست، او میگوید دنیا و مظاهر فریبنده دنیا لعب و لهو است، بازیچه کودکانه و سرگرم کننده است، مراقب باشید دین خدا را با این بازیچه‌ها معاوضه نکنید از این طرف ما را اینجور نشان می‌دهد « وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا » مردم این دین را ملعبه قرار بدهند، خدا می‌گوید دنیا ملعبه است. دنیا لعب و لهوِ است ، نه دین . مولا هم فرمود که اگر عیب ما همین بود که دوست داریم خیلی آنچه را که خدا و رسولش دوست ندارند اون را. بزرگ می‌شماریم دنیا و مظاهر دنیا را که خدا و رسولش کوچک شمرده‌اند . اگر نبود جز همین این یک عیب برای ما « لَكَفَى‏ بِهِ‏ شِقَاقاً لِلَّه‏ » [[18]](#footnote-18)همین بس بود که که ما را درصف مخالفین خدا قرار بدهد و ما هم در ردیف ستیزه کنندکان با خدا و رسول باشیم . و لذا قرآن فریادش اینه

 يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ [[19]](#footnote-19)

«یا ایها الناس اتقوا ربکم » مردم از خدا پروا داشته باشید

(وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا)[[20]](#footnote-20)

و بترسید از روزی که نه پدر کیفر اعمال فرزندش را تحمّل می‌کند، و نه فرزند چیزی از کیفر (اعمال) پدرش را؛

 بترسید از آن روزی که نه پدر می‌تواند به داد فرزندش برسد، نه فرزندی می‌تواند دردی از پدر درمان کند، «ان وعدالله حقٌ» مردم وعده خدا حق است، با شما تعارف ندارد، شوخی نیست وعده خدا حق است، « إِنَ‏ وَعْدَ اللَّهِ‏ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ لا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُور »[[21]](#footnote-21) مراقب باشید این مظاهر زود گذر فریبنده دنیا شما را نفریبد. شما را به دام نیفکند. و هم مراقب باشید ای دین‌دار‌ها ای شیعیان ای پیروان علی مراقب باشید شیطان فریبنده از این راه شما را نفریبد. به بهانه خدا و اولیاء خدا به بهانه حب خدا وحب علی شما را نفریبد . او فریب کار است هرکسی را به فکر خودش به دام می‌افکند. برای هرکسی از راه خودش وارد میشود وقتی به شیعه امامی برسه وقتی بخواهد او را آلوده کند از این راه وارد میشود . این حدیث را که درست هم هست ولی معنای دیگری در ذهن او می‌افکند

« حُبُ‏ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَة »[[22]](#footnote-22) این را جوری در ذهن شیعه امامی دوازده امامی معنا می‌کند که او را آلوده‌اش می‌کند. میگوید تو که حب علی داری مطمئن باش حسنه‌ای در وجودت هست این حب علی که هیچ گناهی نمی‌تواند صدمه‌ای به این برساند ، « حُبُ‏ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَة » هیچ گناهی، شما که حب علی دارید هر گونه گناهی از شما صادر بشود هیچ اثر تخریبی در روح شما نخواهد داشت . و هرگز شما را به عذاب گرفتار نخواهد کرد. شما کاملاً مطمئن باشید حب علی حسنه‌ای است که هیچ سیئه‌ای و هیچ گناهی لطمه‌ای به او وارد نمی آورد. بله اینجور که بخواهیم معنا کنیم این حدیث را چی میشود؟ معلوم است که باب فتنه و فساد باز می‌شود. بازار فساد و تبه‌کاری رواج پیدا می‌کند . خیلی با کمال آسودگی خاطردیگه . میگویند در اینکه حب علی دارند که شکی نیست. این هیچ قابل انکار نیست بسیارخب، حب علی که در من است خب طبق این حدیث من آزادم هر گناهی از من صادر بشود حب‌علی کار را درست می‌کند . و هیچ اثر تخریبی در جان من نخواهد داشت . آلوده‌ام نخواهد کرد و مرا به عذاب هم نخواهد کشانید . آیا واقعا این منطق بازار فساد را ترویج نمی‌کند . این حدیث با این معنا مروج فساد نخواهد بود . آیا امّت شیعه با این معنا در دنیا یک امّت تبه‌کار ، یک امّت آلوده، فاسد به وجود نخواهد آمد؟ این طبیعی است مطلب دیگر . بعد اینگونه برداشت‌ها، حدیث درست است، برداشت نادرست است. اینگونه برداشت‌ها بود در زمان خود ائمه هم که از بعضی کلماتشون برداشت می‌کردند وقتی باخبر می‌شدند شدیداً تهدید می‌کردند تخطئه می‌کردند . محمد معارد یکی از روات است. او میگوید خدمت امام صادق رسیدم گفتم « حَدِيثٌ رُوِيَ لَنَا أَنَّكَ قُلْت » یه حدیثی از شما نقل شده برای ما این درست است؟ شما فرموده‌اید که « إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْت » وقتی که امام را شناختی اعتقاد به امام پیدا کردی هر کاری می‌خواهی بکن . یه همچین حدیثی نقل شده« إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْت » وقتی شناختی امام را دوازده امام را شناختی هرکاری می‌خواهی بکن . شما فرموده‌اید؟ فَقَالَ‏ : «قَدْ قُلْتُ ذلِكَ». این حرف مال من است این حرف را من گفته‌ام . مرد تعجب کرد و گفت : « قَالَ: قُلْتُ: وَ إِنْ زَنَوْا ، أَوْ سَرَقُوا، أَوْ شَرِبُوا الْخَمْرَ » یعنی هرچند این کسانی که دوست شما هستند شما را شناخته‌اند ولو زنا کنند؟ ولو شرب خمر کنند ؟ ولو دزدی کنند . یعنی شما آزادی داده‌اید به این‌ها که هر کاری بخواهند بکنند؟ امام تا شنید خیلی ناراحت شد، فرمود « فَقَالَ لِي: « «إِنَّا لِلَّهِ‏ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» ، » می‌دانید که این « إِنَّا لِلَّهِ‏ » در مصیبت گفته میشه، که قرآن فرموده: « الَّذِينَ إِذا أَصابَتْهُمْ‏ مُصِيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون »[[23]](#footnote-23) یه مصیبتی شد برای امام صادق بعد فرمود « وَ اللَّهِ مَا أَنْصَفُونَا » به خدا قسم به انصاف با ما رفتار نکردند « أَنْ نَكُونَ‏ أُخِذْنَا بِالْعَمَلِ وَ وُضِعَ‏ عَنْهُمْ »[[24]](#footnote-24) مطلب این است چه‌طور میشود ما خودمان مسئول اعمالمون هستیم، خودمان مسئول اعمالمان هستیم یعنی شیعه ما مسئول اعمالش نیست؟ ما مسئول اعمال باشیم، ولی دوستان ما به بهانه‌ی اینکه ما را شناخته‌اند و محبت دارند مسئول اعمال نباشند، این شدنی است این مطلب بعد فرمود اینکه من گفتم

« إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْت » منظور این بود « إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ قَلِيلِ الْخَيْرِ وَكَثِيرِهِ؛ فَإِنَّهُ يُقْبَلُ‏مِنْك‏» من گفتم حالا که زمینه معرفت به امام و ولایت و امامت حاصل شده تا می‌توانید کارخیر انجام بدهید، بزرگ و کوچک کارخیر انجام بدهید که مقبول از شما. خواستم بگویم آن کسانی که با ما در ارتباط نیستند معرفت و ولایت ما رو ندارند اعمالشان مقبول نیست . اعمال خیرشان مقبول نیست ولی شما که زمینه معرفت دارید اعمال خیرتان مقبول است. زمین قلب شما کشتزار حاصلخیزی است وقتی که زمین و مزرعه‌ای حاصلخیز دارید تا می‌توانید بذر افشانی کنید . اعمال خیر انجام بدهید، تا می‌توانید عبادت کنید، انفاقات کنید مؤسسات خیریه درست کنید، از انسان محب علی مقبول است. پس معرفت امام میشود زمینه ساز برای مقبولیت اعمال صالحه نه اینکه آزادی در ارتکاب گناه بدهد . معرفت امام این بشود موجب گستاخی و آزاد بخش در ارتکاب به گناه، این نیست منظور . زمینه‌ی قلب محب علی یک زمینه‌ای است برای محصول‌برداری خوب« إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ » حالا که زمینه ولایت و امامت در شما است، اعمال خیر را انجام بدهید . نظیر همین مطلب از امام صادق باز هست. مفضل که از اصحاب آن حضرت است. نامه‌ای نوشته به امام همین مطلب را تقریباً تذکر داده بعضی اینجور میگویند اکتفاء به معرفت شما و تغافل در عمل، در مقام عمل سستی در مقام معرفت هم خب بله معرفت داریم . نوشته از امام سوال می‌کند، امام در جواب چنان تندی کرده و با لحنی تند جواب داده، فرموده کسی که این صفتی که تو نوشتی داشته باشه به نظر من مشرک بین الشرک است ، که عبارتش هم همینه که می‌فرماید « انه من کان یهین به هذه سپه التی کتبتَ»[[25]](#footnote-25) آنی که تو نوشته‌ای کسی که اینجور عقیده داشته باشهد «انی مشرک لله بینه الشرک لاشک فیه» این آدم مشرک است. آن هم بینه الشرک است، شرک آشکار و روشنی دارد بدون شک، بعد هم توضیح دادند فرمود: «لم یبعث الله نبیً» خداوند هیچ پیغمبری را برنیانگیخته مگر اینکه، دعوت می‌کند به معرفت و عمل . و اتباع از اون کس که باید بشناسدش . بله پایه‌ اول معرفت است شناسایی ولیّ است وبا صرف این اهل نجات نخواهد بود. نظیر همین باز هم رسول اکرم چند روز پیش از وفاتشون تشریف فرما شدند به مسجد با حال کسالت که خودشان نمی‌توانستند راه بروند، تکیه داده بودند از یک طرف به مولا علی از یک طرف به فضل ابن عباس به این حال آمدند به مسجد که پاها به زمین کشیده می‌شود . وقتی آمدند به مسجد خب مردم قیام کردند، تجلیل کردند احترام کردند چند روز بود ندیده بودند پیغمبراکرم را و نتوانستند بالای منبر بروند همون پله اول منبر نشستند و آخرین جملاتی که وداعشون بود با مردم ضمن فرمایششون، فرمودند« مَعَاشِرَ النَّاسِ لَيْسَ‏ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ‏ أَحَدٍ شَيْ‏ءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْراً أَوْ يَصْرِفُ بِهِ عَنْهُ شَرّاً »

مَعَاشِرَ النَّاسِ لَيْسَ‏ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ‏ أَحَدٍ شَيْ‏ءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْراً أَوْ يَصْرِفُ بِهِ عَنْهُ شَرّاً إِلَّا الْعَمَلُ أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَدَّعِي مُدَّعٍ وَ لَا يَتَمَنَّى مُتَمَنٍّ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَا يُنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ وَ لَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ[[26]](#footnote-26)

ای مردم! خداوند با هیچ کس خویشاوندی ندارد و هیچ رابطه برای جلب منفعت و دفع ضرر وجود ندارد مگر عمل، آگاه باشید که ادعای گزاف نکنید و آرزوی بی جهت نداشته باشید. قسم به آن کسی که مرا به حق و حقیقت فرستاد آنچه که موجب نجات انسان می‌شود عمل توام با رحمت الهی است، و من که پیامبر هستم اگر عصیان می‌کردم سقوط کرده بودم. خدایا آیا تبلیغ کردم؟»

 مردم بدانید که هیچ چیزی بین کسی و خدایش عامل خیر و عامل دفع شر نخواهد بود الا العمل، چیزی بتواند میان انسان و خدا خیر برساند و شر را برگرداند «لیس لی الا العمل» « أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَدَّعِي مُدَّعٍ وَ لَا يَتَمَنَّى مُتَمَنٍّ » مردم کسی ادعای بی اساس نکند، کسی آرزوی بی‌اساس در سر نپروراند « وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ » قسم به خدایی که به حق مرا به نبوت مبعوث کرد « لَا يُنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ » نجات بخش نخواهد بود مگر عمل توام با رحمت، رحمت خدا همان وجود رسول اکرم است و ائمه هدی اینها رحمة العالمین هستند. اول باید اینها باشند و بعد در سایه اینها طبق دستورشان عمل باشد « إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ » اینکه نجات بخش است برنامه عملی اینها را تحقق دادن با به تمسک به ذیل ولایت اونها « عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ » بعد فرمود « وَ لَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ » این عجیب است. من هم اگر معصیت کنم سقوط می‌کنم. یعنی شما به دلگرمی من دارید معصیت می‌کنید مثلاً چون محبت به من دارید و به عترت من محبت دارید . که اگر معصیت کردید سقوط نمی کنید؟ در حالی که من خودم اگر معصیت کنم سقوط می‌کنم« وَ لَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ » حساب تعارف نیست که حالا من به شما بگم که حالا اگر من را دوست دارید و علی را دوست دارید و عترت من را دوست دارید بس است برای شما، هیچ معصیت ضرر به حال شما نمیزند. من هم اگر خودم معصیت کنم سقوط می‌کنم . همین مطلب در قرآن سه بار تکرار شده . همینجوری. در سوره انعام داریم که قبلاً خوندیم، در سوره زمر داریم، در سوره یونس هم داریم. همین عبارت قُلْ إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيم»[[27]](#footnote-27) به این مردم بگو، بفهمان مطلب روشن بشود برایشان با آرزو زندگی نکنند، پیش خودشان سلیقه اعمال نکنند. به اینها بگو من می‌ترسم اگر معصیت کنم از عذاب روز قیامت من هم ترس دارم، در حالیکه او معصیت نمی‌کند او معصوم است. برای نشان دادن اهمیت مطلب است. مردم رو روشنشان کن بی‌جهت همینجور مشغولشان نکن که پشتشان رو محکم کنی، دلشان گرم کنی بروند دنبال کار خودشون آلودگی. « قُلْ إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيم » در سه جای قرآن عین این جمله آمده که به رسول خطاب می‌کند که روشن کن مردم را به این کیفیت بگو « وَ لَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ » من هم اگر معصیت کنم سقوط می‌کنم بعد دست به دعا برداشت « اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ » بار پروردگارا رساندم مطلب را به مردم، یعنی خدایا شاهد باش من دارم از دنیا می‌روم، مدت عمرم تمام شده مدت بعثت تمام شده آخرین حرف را هم با مردم زدم، مردم را روشن کردم، « هَلْ بَلَّغْتُ » تو شاهدی که رساندم مطلب را به مردم که از پیش خودشان حرف درست نکنند سلیقه اعمال نکنند مطلب این بود . خب حالا پس « حُبُ‏ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَة » به اون معنا معنا کنیم درست مخالف این مطالب است، با آیه قرآن مخالف است، با این گفتار پیغمبر مخالف است، با گفتار امیرالمؤمنین مخالف است، ببین نه همین که شما حب دارید همین حب علیٌ حسنة ، دیگه هیچ گناهی اثر تخریبی در جان شما ندارد. بله حدیث درسته ولی برداشت مطلب چیه؟ چه‌طور معنا دارد؟ یک معنا ممکنه اینکه بعضی گفته‌اند که ممکنه یعنی اون کسی که حب صادقانه نسبت به علی دارد و راستی دوست‌دار اوست او را عاشق دین خدا می‌داند این آدم هم خودش عاشق دین خدا خواهد بود و هرگز هیچ عاشقی به معشوق خودش لطمه نخواهد زد، آنیکه محب صادق علی است او را می‌شناسد که او هم فدا شده‌ی در راه خداست مگر میشود به معشوق خودش که دین خداست لطمه‌ای بزند. به اصطلاح آقایان اهل ادب سالبه به انتفاع موضوع است، اصلاً در قلب محب علی گناهی وارد نمی‌شود تا اینکه صدمه‌ای به او برساند . بذر حب علی در جان کسی بنشیند این ریشه می‌دواند شاخ و برگ می‌دهد ، میوه مخصوص به خود را می‌دهد جان انسان محب علی میشود گلستان . از تمام ابعاد وجودیش گل تقوا می‌روید، از چشمش از گوشش از زبانش ، دست و پا و تمام زندگیش، گل تقوا و فضیلت می‌روید، میشود گلستان تقوا آنیکه محب علی است. حب علی حصاری است . ولایت علی ابن ابی طالب حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی . حصن یعنی قلعه، حصار حب علی حصاری بر وجود آدم می‌کشد بر گرد وجود آدم می‌کشد که شیطان نمی‌تواند راه بیابد . داخل این قلعه بشود تخم ریزی کند چون گناه تخم شیطان است . شیطان وارد میشود و تخم‌ریزی می‌کند اما آن قلب از حب علی حصاری بر گرد وجود آدم می‌کشد که شیطان راه نمی‌یابد که وارد بشود و تخم‌ریزی کند و گناه از او سر بزند . آنها کسانی هستند میثم وارکه حب علی آنها داشتند واقعاً که بالای چوبه‌ی دار بردند، دست و پایشان را هم بریدند، حاضر نشد یک کلمه بر علیه رضای خدا و علی مرتضی به زبان بیاورد . ابن سکیت است که زبانش را از پشت گردنش بیرون کشیدند که حاضر نشد یک کلمه بر علیه رضای خدا به زبان بیاورد نه گرفتار بود هرکه فغانی دارد / ناله مرغ گرفتار نشانی دارد . آه و ناله و افغان فراوان است . داد و فریاد « مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيج »[[28]](#footnote-28) ناله و فریاد و افغان زیاده اما نه گرفتار بود هرکه فغانی دارد / ناله مرغ گرفتار نشانی دارد . یک معنای « حُبُ‏ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَة » به این معنا بشود خب معنای دشواری است، یک معنای دیگه هم بگیم که بله می شود حب علی هم گناه می‌کند، گناه هم گاهی در او پیدا میشود اما « لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَة » یعنی حب علی چنان جوهری در وجود آدم به ‌وجود می‌آورد که گناهان هیچ گناهی نمی‌تواند او را مخلدش کند در جهنم . خلود نمی‌آورد . مخلدش نمی‌کند« لَا تَضُرُّ » نه اینکه هیچ عذابی نمی‌بیند، خلود نمی‌بیند. در خلود واقعاً همین جهنمی این کفارند، آنها جهنمی اند « فَأُولئِكَ أَصْحابُ‏ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُون » [[29]](#footnote-29)یاران آتش آنها هستند « وَ ما هُمْ‏ بِخارِجِينَ‏ مِنَ النَّار [[30]](#footnote-30)» هیچ ممکن نیست از آتش بیرون بیایند اما محب علی هیچ ممکن نیست تو جهنم بماند نه اینکه تو جهنم نرود، ما نمی توانیم بگوییم این حرف را، نمی‌توانیم بگوییم چون محب علی است و هرگناهی کند به جهنم نمی‌رود اینجور نیست اگر بنا شد حب علی محب علی در دنیا آلوده شد به گناهانی اگه در دنیا توبه نکرد واقعاً نادم نشد به صلاح نیامد دم جان دادن، اگر گناهانش کم باشد خیلی عمیق نباشد سطحی باشد که دم جان دادن گرفتار می‌شود به سکرات مرگ و فشار بهش می آورند و آنجا پاکش می‌کنند. قبل از سکرات مرگ هم ممکن است گناهان اگر خفیف باشد ممکن است با مصیبت‌هایی که برایش پیش میاید مریض میشود گرفتاری ممکن است تخفیف بشود و پاک بشود، دم جان دادن اگر نشد در برزخ عذابش می‌کنند تا پاکش کنند. اگر باز هم گناهان زخیم است، خیلی عمیق است باز هم نمیشود با سکرات مرگ هم جور در نمیاید با تنها مریض شدن و مصیبت دیدن جور درنمیاید در برزخ هم چون خیلی عمیق است نمی‌شود، در محشر آنجا به پای موقف حساب و حول‌های محشر، اگر بازهم عمیق نباشد پاک می‌شود اگر خیلی عمیق است . حق الناس در ذمه اش رسوخ کرده خیلی عمیق شده این جرم گناه با این حال نشد باید حتماً ببرند که هفته پیش هم عرض شد که حدیث هم خوندیم، که طبقه بالای جهنم، طبقه رویین جهنم، خیلی عمیق هم نیست آنجا می‌برند . آنجا عذابش می‌کنند حالا چقدر عذابش می‌کشد؟آیا یک سال، یک ساعت، یک روز، ده سال، روایت داریم خود مولای ما فرمود: بعضی از دوستان ما محب‌اند اما چون آلوده‌اند، جرمشان خیلی عظیم است و راسخ شده سیصدهزار سال باید بماند تا تطهیر بشود ما شفاعتش می‌کنیم بیرون می‌بریم جهنمی نخواهد بود . جهنمی یعنی همیشه در جهنم، این جهنمی نخواهد بود . ما این را معتقدیم محب علی جهنمی « أَصْحابُ‏ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُون » نخواهد بود. این مسلم است از اونها نیست. اما اینکه « لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَة » هیچ گناهی لطمه‌ای به او نمی‌زند او را به عذاب نمیکشد اینجور نیست. این مخالف آیات قرآن است، مخالف روایات ماست، مخالف عقل است که بگوییم خداوند این همه انبیاء فرستاده دین با این عظمت را داده و عزیزانش را به خاک و خون کشیده در راه دین بعد به ما بگوید هیچ ناراحت نباشید همین که آمدید یک چند قطره اشک ریختید و یک سینه‌ای زدید و تمام شد این حرف پس گرفتن است. العیاذبالله که بگوییم خدا حرفش را پس گرفته، این همه دین و غوغا به وجود آورده، حرام و حلال و مستحبات و فلان این‌همه کتاب‌ها علما نوشته‌اند، شما آزادید هر کاری می‌خواهید بکنید. این عقلاً درست درنمیاید . قرآنا درست درنمیاید پس « حُبُ‏ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَة » بله قبول داریم محب علی هرگز جهنمی خالد نخواهد شد این مسلم است . چراغی در باطن جان روشن شده‌است که این چراغ هرگز خاموش نمی‌شود این در جان ما هست اما در عین حال این لامپ آلودگی می‌گیرد. این لامپ نسوخته فقط جرم گرفته رویش را. بعضی لامپ ها سوخته اصلاً نیست . آنکه مخالف علی است اصلاً لامپش خاموش است. هیچی ندارد ولی محب علی لامپش روشن است اما آلودگی گرفته دوده گرفته، خب نور نمی‌دهد. خب مسلم این لامپ دوده گرفته را در خانه شما نمی‌برید که، در خانه شاهان می‌برند؟ نمی‌برند. اول پاکش می‌کنند به هر کیفیتی . حالا ما هم محب علی هستیم انشالله . هیچ شکی درش نیست . اما دوده گرفته. این لامپ جان ما و روح ما را دوده گرفته، سیاه شده، این را نمی‌شود ببرند به این سیاهی که خودمان هم نمیرویم خجالت می‌کشیم، ما آلوده‌ایم ما را به جای پاکان نمی‌برند. ناچار باید تطهیر کنند . حالا خوشا به حال آن محبی که در دنیا تطهیر بشود . توبه‌کار بشود و برگردد تا نفس می‌کشد از این فرصت استفاده کند، گناهانش برگردد حقوق الناس را تسویه کند نماند به مقام برزخ به محشر به طبقه اعلای جهنم، به آنجا نرسد والا باید اینجور باشد هم عقلاً و هم آیه‌ی قرآن و هم روایات معصومین ما نمی‌توانیم یک جوری حرف بزنیم یک شعری بخوانیم مردم دلگرم بشوند که آزادیم و برویم دنبال کار خودمان. این خیانت میشود به دین خدا و به مردم و بندگان خدا مطلب این نیست لذا ما آن فردی که گاهی پیش خود فکر می‌کنیم ساخته‌ایم و دوست داریم علی را غیر آن علی است که هادی الی الله است. آدم گاهی پیش خودش چیزی را می‌سازد و آن را فقط عشق می ورزد. و گاهی نه اکثر مردم مولا را جوری شناخته‌اند که یک فرد قانون شکنی است یعنی می‌تواند قانون خدا را بشکند، خدا قانون معین کرده او میاید و می‌گوید که نه شما اعتناء نکنید به این واجب و حلال و حرام همین‌قدر طرفدار من هستید دوست‌دار من هستید من درست می‌کنم کار را در دنیا مردم چنین‌اند. در دنیا مردم سود‌جو که نمی‌خواهند تن به زیر قانون بدهند از اجتماعیات و مقررات اجتماعی گریزانند، می‌گردند دنبال یک کسی که نفوذ داشته باشدد در دستگاه قدرت و حکومت قلمش و بیانش نافذ باشد بروند به سراغ او یه کاری کن که این قانون شامل ما نشود. ما مالیات ندهیم مثلاً قانون شامل ما نشود اگر هم شامل شد ما را به کیفر نرسانند . تو یه کاری کن که هم قانون شامل نشود و هم تخلف کردیم به کیفر نرسیم و خب این را دوست‌داریم دیگر . کسی که اینجور باشد خیلی بهش علاقمندیم میگوییم آدم نافذ الکلمه‌ای است. قلمش بیانش خیلی نافذ است می تواند کار کند و قانون را از ما برگرداند و اگرهم تخلف کردیم ما را به کیفر نرساند. خیلی از مردم مولا را اینجوری شناختند خیال می‌کنند او اینجوری است یک فردی است که میاید جلوی قانون خدا را می‌گیرد، خیلی نافذ الکلمه است بیانش در دستگاه قدرت خدا خیلی روان است، و لذا او طرفداران خودش را محبین خودش را از قانون نجات می‌دهد. از این قانون دست و پا گیر از این واجب و حرام و اینها که نجات می‌دهد و اگر تخلف هم کردند در قیامت هم آنها را از عذاب می‌رهاند. اگر این است مطلب یعنی مولا اینجوری است، که آمده قانون خدا را بشکند یا اینکه او فریادش این بود که «وَ اللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ‏ الْأَقَالِيمَ‏ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا وَ اسْتُرِقَّ قُطَّانُهَا مُذْعِنَةً بِأَمْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا شَعِيرَةً فَأَلُوكَهَا مَا قَبِلْت»[[31]](#footnote-31) به خدا قسم آنقدر به دین خدا علاقمندم که اگر تمام دنیا را به من بدهند همه اش مال من باشد فقط یه کار کوچک از من بخواهند بگویند یک پر کاهی از دهان مور ناتوان بگیر به خدا نمی‌کنم، آنوقت خروارها چیزها خوردن از بین بردن، آیا این حب علی است. این همان علی است که دنبالش هستیم، اینقدر در باره بیت‌المال عمیق است که برادرش فرمود : آمده در نهج‌البلاغه است. برادرم آمده دیدم « وَ اللَّهِ‏ لَقَدْ رَأَيْتُ‏ عَقِيلًا وَ قَدْ أَمْلَقَ» عقیل را دیدم فقر و پریشانی گرفته بود او را « رَأَيْتُ صِبْيَانَهُ شُعْثَ‏ الشُّعُورِ غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ » کودکان او را دیدم برادر زاده‌های من بودند . کودکانش را دیدم از فقر و پریشانی ژولیده مو رنگ پریده، آمد پیش من چون می دانست من برادر او هستم، حاکم هستم حکومت دارم بیت المال دست من است، خروارها طلا و گندم و همه چیز در اختیار من است فکر می‌کرد که روابط بر ضوابط حاکم است. مثلاً گفت آخر تو برادر من هستی من فقیرم این بچه‌ها به این کیفیت، از من چه می‌خواست من که خودم چیزی نداشتم بدهم . هرچی بود مال مردم بود از من چه می‌خواست؟ « مِنْ بُرِّكُمْ‏ صَاعاً » از گندم شما فقط یک من گندم از من می‌خواست. مال خودم نبود، مال شما بود، مال مردم بود، می خواست از مال مردم یک من گندم به برادرم بدهم . اصرار می‌کرد من استنکاف می‌کردم خیلی اصرار از حد گذشت . روزهای آخر عمرش هم نابینا بود چه‌طور آنوقت شب، من رفتم آهنی را در آتش گداختم. آوردم نزدیک بدنش بردم، احساس حرارت کرد دادش بلند شد . من گفتم « ثَكِلَتْكَ الثَّوَاكِلُ‏ يَا عَقِيلُ أَ تَئِنُّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلَعِبِهِ وَ تَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِغَضَبِهِ » مادران جوان مرده در مرگت بنالند عقیل تو از یک آهن‌پاره‌ای که یک انسانی مانند بازیچه کودکان او را گداخته‌است می‌نالی، آنوقت می‌خواهی علی را به سمت آتشی بکشی که خداوند جبار آن را برای اعمال خشمش افروخته است. « أَ تَئِنُّ مِنَ الْأَذَى وَ لَا أَئِنُّ مِنْ لَظَى »[[32]](#footnote-32) تو از درد اندک می نالی، علی از درد آتش جهنم ننالد. او این است آیا میشود بگوییم در دین آزادیم چون دوستش داریم . او میگوید من آزاد نیستم در دین خدا، نمی توانم حتی یک من گندم از بیت المال مسلمین بدهم به فلان برادر من به قوم و خویش من به دوست و رفیق من . آنوقت چه‌طور شما دنبال من هستید و می‌گویید ما حب علی داریم و « لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَة » به خدا قسم می‌فرمود :« لَأَنْ‏ أَبِيتَ‏ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَان »[[33]](#footnote-33) به خدا قسم شب تا صبح مرا روی تیغ های تند و سرتیز بخوابانند زنجیر به دست و پا و گردنم بیافکنند و بکشند برایم محبوب‌تر از این است که روز قیامت خدا را ملاقات کنم در حالیکه ظلمی به بعضی بندگان خدا کرده‌باشم و چیزی از اموال مردم را غصب کرده باشم . حالا باز هم آیه را می‌خوانیم که تمام بشود « وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا » رها کن آن مردمی که دین خودشان را بازیچه و سرگرمی قرار دادند« وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا » مظاهر زندگی دنیا فریبشان داده (وَ ذَکِّر بِهِ) یادآوری کن به همین زودی عواقب شوم اعمالشان دامن‌گیرشان خواهد شد « أَنْ‏ تُبْسَلَ‏ نَفْسٌ بِما كَسَبَت »[[34]](#footnote-34) آن روز دیگر ولیّ ندارند شفیعی ندارند. نه رشوه می‌گیرند نه پارتی قبول می‌کنند، هیچ آن روز (شراباً من حمیم و عذاباً علیم) آب‌های داغ و جوشان و آتش سوزان این گفتار خداست . حالا که امروز روز بیست و چهارم ذی حجه است بنا بر نقل مشهور روز مباهله است چون بیست و پنجم بوده یا بیست و چهارم خب محل اختلاف است . ولی ظاهراً مشهور همین بیست و چهارم ذی حجه است . روز مباهله است که روشن‌ترین دلیلی که ما داریم بر ولایت مولی المتقین علی آیه مباهله است. که در آیه مباهله خداوند از مولای ما تعبیر به نفس پیغمبر یا به خود پیغمبر کرده که دیگر از این تعبیر بالاتر نمی‌شود. خود پیغمبر است که در آیه‌ای داریم وقتی نصارای نجران قصه‌ای دارد که حالا وقت گذشت که نصارای نجران چون رسول اکرم سال نهم هجرت بعد از فتح مکه شده بود و شبه جزیره عربستان دیگر کاملاً تسلیم شده بود و نامه ها نوشته بودند به سلاطین آن روز دنیا و امرا و سران دول دعوت کرده بودند به اسلام که از جمله نامه‌ای هم به نصارای نجران نوشته بودند که بین حجاز و یمن آنها زندگی می‌کردند مسیحی نشین بود آنجا آنها را دعوت کرده بودند به اسلام و نامه‌ی خیلی کوبنده‌ای که دعوت به اسلام است اگر اسلام را قبول کردید بر من منتی ندارید خدا را شاکرم که به من توفیق این داد که شما را با اسلام آشنا کنم و اگر قبول نکردید باید جزیه بدهید که در تحت حکومت اسلامی از شما ما دفاع می‌کنیم و اگر چنانچه این هم حاضر نشدید سد راه شدید برای تبلغ دین خدا می خواهیم به بندگان خدا برسانیم«آذنتکم با الحرب» من اعلان جنگ می‌دهم که دعوت به اسلام، نشد جزیه، اگر نشد بخواهید مقاومت کنید در مقابل تبلیغ اسلام به بندگان خدا با شما جنگ می‌کنیم والسلام. بعد آنها با خودشان نشستند مشورت کردند نامه کوبنده بود وقتی اسقف نصارا خواند این را لرزید در روایت داریم که برتن خودش لرزید از هیبت این نامه بعد نشستند مشورت کردند گفتند: بهتر اینکه برویم از نزدیک با خود ش ملاقات کنیم . شصت نفر را انتخاب کردند از علما و بزرگانشون از اشراف اینها آمدند به مدینه ثروتمند بودند خیلی خوش اندام بودند، جثه‌های قوی داشتند و صورتشان زیبا بود لباس‌های فاخر داشتند و آمدند قبل از اینکه به مدینه برسند بیرون مدینه پیاده شدند شست شو دادند خود را تنظیف کردند لباس‌های فاخر پوشیدند، صلیب به گردنشان انداختند انگشتر‌های طلا به دست کردند. که خلاصه یک رعبی در مردم ایجاد کنند آمدند وارد مدینه شدند یک سه روز هم در مدینه گردش کردند دیدند مردم مسخره می‌کنند اینها را مثلا که به این کیفیت آمده‌اند. مرعوب که نیستند به نظر خیلی حقیر آمده این کارها بعد آمدند وارد مسجد شدند خب آن موقع پیغمبراکرم کاخی قصری نداشت که برای مهمان‌های خارجی پذیرایی کند همان مسجد پذیرایی می‌شدند . آمدند مسجد وارد شدند رسول اکرم رسیدند خدمت ایشون احساس کردند که رسول اکرم ناراحت است از دیدارشان، نفهمیدند چرا؟ با عثمان ملاقات کردند که قبلاً شناخت داشتند . گفتند کلید حل این مشکل به دست علی ابن ابیطالب است . با او صحبت کنید آقا فرمود که علت ناراحتی رسول اکرم از شما این لباس شماست . این صلیب به گردن دارید انگشتر طلا به دست دارید، اینها را از خودتان دور کنید با وضع ساده‌ای وارد بشوید مورد اکرام واقع می‌شوید . آنها هم رفتند تغییرزی خودشان دادند و با لباس ساده ای آمدند و رسول اکرم ‌ خیلی احترام کردند ، خیلی اکرام کردند، بعد مذاکرات شروع شد راجع به حضرت عیسی که می‌گفتند ما او را خدا می‌دانیم و پسر خدا می‌دانیم برای اینکه از بشر نیست و که بگو مثل عیسی ( ان مثل عیسی ... تراب) مانند آدم است. آدم که پدر هم نداشت مادر هم نداشت دیگر. حالا عیسی فقط پدر نداشت . اگر صرف پدر نداشتن خدایی باشد که آدم باید خدا‌تر باشه که نه این بنده خداست و خداوند قدرتی دارد که از پدر و مادر تولید کند یا بدون پدر و مادر تولید کند یا از مادر بدون پدر تولید کند. به هر حال قبول نکردند و عاقبت مباهله کنند خودشان پیشنهاد کردند مباهله می‌کنیم یعنی از خدا می‌خواهیم هر کداممان باطل هستیم او را خدا نابودش کند، آیه نازل شد که خیلی خب حالا که این‌ها این پیشنهاد رو دارند«فمن حاجک ... الکاذبین» بسیار خب باهاشان قرار بزار قبول کن بیان ما بیاییم و آنها هم بیایند ما فرزندان خودمون و جان‌های خودمون را بیاوریم که اینجا به امیرالمؤمنین تعبیر به انفس شده انفسنا، جان خود را بیاورید فرزندان خود را بیاورید زنان خود را بیاورید و جان خود را بیاوریم بعد هم مباهله کنیم به هر حال آمدند و آنها پیش خودشان فکر کردند که اگر فردا که برای مباهله میاید اگر با لشکریان و سربازان و افسران و یاران آمد نترسیم مباهله می‌کنیم معلومه که خب یک سلطانی است، و اگر دیدیم که با عزیزانش آمد بدانیم که حق است و ما نمیتوانیم با او مباهله کنیم . و لذا فردا که مثل امروزی بود. روز بیست و چهارم ذی حجه آمدند در خارج مدینه خودشان شصت نفر بودند آن سمت ایستادند و مردم هم برای تماشای صحنه آمدند دیدند رسول اکرم از خانه بیرون آمد به سمت آن نقطه‌ای که باید مباهله بشود تشریف بردند درحالی که کودکی را در بغل دارند و دست کودکی را هم به دست گرفته‌اند و یک زن جوانی‌هم پشت سرشان حرکت می‌کند یک مرد جوانی هم پشت سر آن زن حرکت می‌کند یعنی همین چهار نفر رو آورده بعد پرسیدند از اهالی مدینه اینها کی هستند چه نسبتی با او دارند . گفتند آن مرد جوان پسرعمویش است و دامادش است و آن زن جوان یگانه دخترش است آن دو پسر بچه ‌هم نوه‌های او هستند و دیگر از این‌ها عزیزتر کسی را ندارد این بود که آن اسقف شان گفت که من صلاح نمی‌بینم که با او مباهله کنیم برای اینکه من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر دست به دعا بردارند از خدا بخواهند که بزرگترین کوه‌ها را از زمین برکند برمی‌کند و لذا اگر ما مباهله کنیم و آنها دست به دعا بردارند ما نابود خواهیم شد عذاب خدا برما نازل می‌شود و ممکن است اصلا هیچ مسیحی روی زمین باقی نماند صلاح ما در اینکه با او صلح کنیم . او دستور می‌دهد قبول کنیم جزیه می‌دهیم و لذا قبول کردند مصالحه‌ای نوشته شد صلح‌نامه نوشته شد در میانشان که سالی دوبار درماه صفر و ماه رجب پارچه‌هایی مقرر شد که داده بشود و تحت حکومت اسلامی قرار بگیرند و منافعشان تامین بشود با این کیفیت برگزارشد حالا همین امام حسین روز عاشورا در میان همان مردم همان چهره‌ای که آن اسقف نصرانی گفت که من می‌بینم اگر این چهره‌ها دست به دعا بردارند بزرگترین کوه‌های عالم را برمی‌دارند ولی آن روز او نخواست دست به دعا بردارد او نخواست نفرین کند بلکه حاضر شد در راه دفاع از حریم دین خدا همه‌گونه مصیبت‌ها بر او وارد بشود حتی پسر بچه شیرخوارش را روی دست گرفته بود در مقابل دشمن که خدایا ببین آخرین فدایی من آخرین قربانی من «هون علی بعین الله»صلوات ختم بفرمائید.

1. سوره‌ی انعام، آیه‌ی 70 [↑](#footnote-ref-1)
2. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد ؛ ج‏1 ؛ ص228 کتاب [↑](#footnote-ref-2)
3. کتاب الغارات (ط - القديمة) ؛ ج‏1 ؛ ص89 [↑](#footnote-ref-3)
4. همان [↑](#footnote-ref-4)
5. همان [↑](#footnote-ref-5)
6. الغارات (ط - القديمة) ؛ ج‏1 ؛ ص90 [↑](#footnote-ref-6)
7. همان [↑](#footnote-ref-7)
8. کتاب مكاتيب الأئمة عليهم السلام ؛ ج‏4 ؛ ص207 [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره‌ی توبه، آیه‌ی73 [↑](#footnote-ref-9)
10. همان [↑](#footnote-ref-10)
11. کتاب بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج‏69 ؛ ص79 [↑](#footnote-ref-11)
12. همان [↑](#footnote-ref-12)
13. کتاب تفسير مقاتل بن سليمان جلد‏1 صفحه 525 [↑](#footnote-ref-13)
14. کتاب مکارم الاخلاق صفحه429 [↑](#footnote-ref-14)
15. امالى صدوق/ ص 427 [↑](#footnote-ref-15)
16. کنزالعّمال/ ص 7072 [↑](#footnote-ref-16)
17. کتاب نهج البلاغة (للصبحي صالح) ؛ ص228 [↑](#footnote-ref-17)
18. همان [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره‌ی لقمان آیه‌ی 33 [↑](#footnote-ref-19)
20. همان [↑](#footnote-ref-20)
21. همان [↑](#footnote-ref-21)
22. کتاب مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج‏3 ؛ ص197 [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره‌ی بقره، آیه‌ی 156 [↑](#footnote-ref-23)
24. کتاب كافي (ط - دار الحديث) ؛ ج‏4 ؛ ص292 [↑](#footnote-ref-24)
25. منبع یافت نشد [↑](#footnote-ref-25)
26. کتاب الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد ؛ ج‏1 ؛ ص182 [↑](#footnote-ref-26)
27. سوره‌ی انعام، آیه‌ی 15 [↑](#footnote-ref-27)
28. کتاب مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج‏4 ؛ ص184 [↑](#footnote-ref-28)
29. سوره‌ی بقره، آیه‌ی 81 [↑](#footnote-ref-29)
30. سوره‌ی بقره، آیه‌ی 167 [↑](#footnote-ref-30)
31. کتاب الأمالي( للصدوق) ؛ النص ؛ ص623 [↑](#footnote-ref-31)
32. کتاب نهج البلاغة (للصبحي صالح) ؛ ص346 و 347 [↑](#footnote-ref-32)
33. همان [↑](#footnote-ref-33)
34. سوره‌ی انعام، آیه‌ی 70 [↑](#footnote-ref-34)